

بازی‌های زبانی، بازی‌های نوشتاری - ویتگنشتاین و دریدا بازجستی همسنج (تطبیقی)^۱

نویسنده: جولان اوربان / Jolán Orbán

دانشگاه جانوس پانیونیوس پکس / University Janus Pannonius Pécs

مترجم احسان خاوندکار

چکیده: مفهوم «ساختارشکنی» صورتی دیگرگون شده از «تخریب» هایدگریست که اول بار توسط دریدا به کار گرفته شد. ساختارشکنی دریدا فعالیتی متن نهاد، بینامتنی، در - متنی است. او [از یک سو] با تأکید بر آن که تفکرات ما در متافیزیک ریشه دوانیده است و [از سوی دیگر] به طور هم‌زمان با زیر سوال بردن متافیزیک، بازی دوگانه‌ای درون فلسفه صورت می‌دهد. ساختارشکنی ویتگنشتاین، اگرچه نوع جدیدی از خوانش، با خود به همراه دارد، [بیشتر] فرآینشی^۲ شیوه‌ی تفکر استدلالی و خطی، «بازی» نقشی پراهمیت درون متون هر دو فیلسوف داراست. من این نقش و کارکرد را از دو نقطه‌نظر زیر مورد بررسی قرار خواهم داد؛ اول این‌که به اعتقاد من بازی، نقشی استراتژیک [در نوشته‌های هر دو فیلسوف] داراست. دوم این‌که، هر دو فیلسوف بر این موضوع تأکید دارند که «بازی» مورد اشاره - شان، «بازی بازیافته» ای نبوده اما پایبند به شناخت و صورت‌های شناختی است.

ویتگنشتاین و دریدا دو پشتیبان^۳ تفکر فلسفی‌اند، که قلمرو^۴ گفتمان‌های فلسفی

را گسترش دادند. آنان فنون نوینی در تفکر و نوشتار به کار بستند که موجب تغییر نمونه‌ها و شیوه درون فلسفه گردید. در مورد ویتگنشتاین متأخر [این] «تغییر»، در نگره‌ی انتقادی نسبت به گفتمان‌های منطقی مدرن آشکار می‌گردد. سکوت^۵ آشکار رساله^۶، خود را از طریق پرتوفکنی‌های متنی درون شیوه‌های ویتگنشتاین متأخر شکل می‌دهد. در مورد دریدا، ما این تغییر نمونه‌ها را می‌توانیم، در انتقادی فلسفی کلام - آوا - قوم محور و به طور اخص در طریقه‌ی نوشتاری‌اش که به واسطه‌ی نیروی پراکنشی خود از مرز میان فلسفه و ادبیات عبور می‌کند، بازیابیم.

رورتی با توجه به چشم‌اندازهای تاریخی این ارتباطات اظهار می‌دارد (Rorty 1984, 4)؛ همان‌گونه که دریدا با فلسفه‌ی هایدگر [ی] مرتبط است، به گونه‌ای مشابه هایدگر نیز با فلسفه‌ی نیچه مرتبط است. موقعیت دریدا نسبت به هایدگر و همین‌طور هایدگر نسبت به نیچه مشابه [موقعیت] ویتگنشتاین نسبت به راسل و راسل نسبت به جان استوارت میل است. بر این اساس بررسی جزیه‌جز دو خط سیر میل - راسل - ویتگنشتاین و نیچه - هایدگر - دریدا، به صورت موازی هم، یا دوتایی‌های میل - نیچه، راسل - هایدگر، ویتگنشتاین - دریدا، جالب توجه خواهد بود. در این مقاله سعی من بر آن است تا بر سه جنبه‌ی ارتباط میان ویتگنشتاین - دریدا متمرکز شوم؛ «نگره‌های فلسفی»، «فعالیت نوشتار و خوانش»، بازی‌های زبانی و بازی‌های نوشتاری».

۱- فلسفه به مثابه‌ی فعالیتی ساختارشکنانه

مفهوم «ساختارشکنی»^۷ اول بار توسط دریدا و [در اصل] به صورتی دیگرگون شده از [مفهوم] «تخریب»^۸ هایدگری به کار رفت. اما ما «فعالیت» مقصود نظر از کاربرد «ساختارشکنی» را، می‌توانیم در کنش سایر [فیلسوفان] و فیلسوفان متقدم‌تر نیز بیابیم. دست کم دریدا خود، از این سه [فیلسوف]؛ نیچه، فروید، هایدگر^۹ به عنوان نخستین ساختارشکنان یاد می‌کند اما فعالیت ساختارشکنانه را هم تاریخ و همزاد فلسفه می‌داند. هنری استیتن به سهم خود توجه [ما] را به این حقیقت جلب می‌کند که؛ «ویتگنشتاین از دوره‌ای که با [انتشار] کتاب آبی^{۱۰} آغاز می‌گردد، در میان پیشینیان دریدا به لحاظ دست‌یابی به دیدگاه ساختارشکنانه دارای [موقعیت] منحصر به فردی است.» (Staten 1985, 1)

پاسخی قطعی برای این سوال که، «ساختارشکنی چیست؟»، وجود ندارد، اما تلاش‌های فراوان و متفاوتی در جهت ارائه تعریفی برای ساختارشکنی انجام پذیرفته است، تا بدان‌جا که ساختارشکنی به مثابه: انضباط، فرا - زبان یا روش پنداشته شده است. دریدا تعریفی برای این مفهوم ارائه نمی‌دهد: «چیزی که من آن را به عنوان ساختارشکنی می‌انگارم، می‌تواند به ارائه‌ی قواعد، رویه‌ها، تکنیک‌ها بیانجامد، اما در نهایت [ساختارشکنی] روش و سنجشگری علمی نیست، به خاطر این‌که یک «روش»، تکنیکی پرسمانی یا تفسیری [است که بایستی قابلیت تکرار در سایر متون را نیز دارا باشد و فاقد هرگونه نگرشی با ویژگی و مختصات متنی خاص باشد. ساختارشکنی یک «تکنیک» نیز نیست. [ساختارشکنی] با متون، موقعیت‌های خاص، نشان‌ها و سرتاسر تاریخ فلسفه، هر آن‌جا که مفهوم روش در آن نهادینه شده است، سروکار دارد. هنگامی که ساختارشکنی به جستار «تاریخ متافیزیک» و مفهوم «روش» می‌پردازد، به واقع دیگر نمی‌تواند یک «روش» باشد.»^{۱۱} (Derrida 1987, 70)

ساختارشکنی دریدا، فعالیت متن نهاد، بینامتنی، در - متنی است. دریدا [از یک سو] با تأکید بر آن که تفکرات ما در متافیزیک ریشه دوانیده است و [از سوی دیگر] به‌طور هم‌زمان با زیر سوال بردن متافیزیک، بازی دوگانه‌ای درون فلسفه صورت می‌دهد؛ «ساختارشکنی را نمی‌توان به بی‌سویگی محدود یا تبدیل کرد: بلکه بایستی از طریق یک حرکت دوگانه، علم دوگانه، نوشتاری دوگانه، موجب «دیگرگونی» تقابل کلاسیک و «تغییر مکان» سامانه شود. تنها در این صورت است که ساختارشکنی، در حوزه‌ی تقابل‌های مورد انتقادی، که همان حوزه‌ی نیروهای گفتمانی است، امکان مداخله فراهم می‌آورد.» (Derrida 1972b, 392).

این شکل از «مداخله» نقطه‌ی مرکزی نگره‌ی [دریدا] در برابر سنت و یا حتا در برابر نوشته‌های (متون) خود او نیز هست که [در نهایت] موجب بروز فعالیتی «خود - ساختارشکن»^{۱۲} می‌گردد.

فعالیت‌های فکری و شیوه‌های نوشتاری ویتگنشتاین در «پژوهش‌های فلسفی»، مشابهت‌هایی را با [مفهوم] ساختارشکنی دریدا نمایان می‌سازد. اگرچه ویتگنشتاین پژوهش‌هایش را به عنوان روشی برای فلسفه توصیف نمی‌نماید، اما: حال روشی را به‌وسیله‌ی نشان می‌دهیم، و می‌توان [این] دنباله‌ی مثال‌ها را قطع کرد - [همه‌ی] مسائل

حل می‌شوند (پیچیدگی برطرف می‌گردند)، نه یک مسأله‌ی منفرد و یک روش فلسفی واحد وجود ندارد، بلکه روش‌هایی [متفاوت] وجود دارند، مانند روش‌های درمانی گسوناگون (PU 133)^{۱۳}. برای بیان این موضوع به کمک یک مثال، فعالیت ساختار شکنانه‌ی ویتگنشتاین، توسط خود او، این‌گونه قاعده‌مند گردیده است: ما کلمات را از [جایگاه] متافیزیکی - شان دوباره به [جایگاه] استعمال روزانه - شان برمی‌گردانیم (PU 116). این موضوع از طریق تفسیر عبارت‌بندی آگوستینی^{۱۴} در پژوهش‌های فلسفی آشکار خواهد گردید. (PU 89-129)^{۱۵}

تفاوت عمده‌ای مابین ساختار شکنی دریدا و ویتگنشتاین وجود دارد. یکی، تمایز نسبت‌مندی با متون تاریخ فلسفه است. برای دریدا، تمام تاریخ فلسفه کارکردی همانند «سنت» داراست، در جایی که متون مختص به خود (تقسیم ناشدنی)، با ریزترین جزئیات، دچار ساختار شکنی می‌گردند. [در مقابل دریدا] ویتگنشتاین متون تاریخی را مورد بررسی جز به جز قرار نمی‌دهد. [ویتگنشتاین] در دیباچه‌ی «رساله» اظهار می‌دارد که، [او] به سوال و نقل قول‌های فلسفی - تاریخی علاقه‌ای ندارد و به این‌که اندیشه‌های او با [اندیشه‌های] فیلسوفان متأخرتر خویشاوند است یا نه، اهمیتی نمی‌دهد.

۲- فلسفه به مثابه فعالیت [ی] و خوانش [ی]

یافتن قاعده‌ای یگانه برای تفسیر متون ویتگنشتاین امری غیرممکن است. این امکان‌نیافتگی فقط به زیر - لایه‌ی کلی تفسیرپذیری متعلق نبوده بلکه به متنتیت این نوشته‌ها (متون) نیز تعلق می‌گیرد. [ویتگنشتاین و دریدا] گونه‌ی جدیدی از خوانش ارائه می‌دهند، به عنوان نمونه، فلسفه‌ی متأخر ویتگنشتاین به گونه‌ای جدید از گفتار و نوشتار امکان وجود می‌دهد؛ Zerzettelung شیوه‌ی تفکر استدلالی و خطی.

این شیوه‌های کهن، صورتِ ذهنی کتاب را در بردارد. ویتگنشتاین [این] صورتِ ذهنی کتاب را با فعالیت متنی خود زیر سوال برده و اظهار می‌دارد: «پس از تلاش‌های ناموفق در گردآوری نتایج حاصل آمده برای خودم، در یک مجموعه، [به این موضوع] پی بردم که در این امر هیچ‌گاه موفق نخواهم بود. و بهترین نوشته‌هایم همیشه فقط اظهارنظرهای فلسفی من خواهند بود، و اندیشه‌های شخصیم تقلیل می‌یابند زیرا آن‌ها را برخلاف گرایشات طبیعی - شان در جهتی دیگر سوق می‌دادم» (Wittgenstein 1984)

دریدا پایان کتاب را بدون ارجاعی به ویتگنشتاین اعلام می‌دارد. اندیشه‌هایی که درون کتاب خلاصه گردیده‌اند و رسان‌گر یگانگی، و یک مجموعه‌اند، نمی‌توانند در [چارچوب] ارتباطات خطی تفکر ساختارشکنانه گرد آیند. این مجموعه، از معنای نوشتار که از صورت ذهنی کتاب‌ها ساختارزدایی می‌کند، دور است. از آنجایی که نوشتار توانایی گزین‌گویی ۱۷ پردازانه و تأثیری بی‌ثبات‌کننده داراست: «پایان نوشتار (نگارش) خطی، پایان کتاب است؛ حتا اگر امروزه، نوشتارهایی نو، خواه ادبی یا تئوریک در قالب کتاب قرار گیرند. وانگهی بیش از آن‌که قرارداد نوشتارهای نو و بدیع درون پوشش کتاب مطرح باشد، مطالعه‌ی آنچه مابین سطور و درون کتاب‌ها نوشته شده است، از اهمیت فزون‌تری برخوردار است. از این‌رو با شروع نوشتار غیر - خطی، نوشتار گذشته نیز بایستی در فضای [خوانشی] سامانه‌مند شده‌ی کنونی [جدید]، بازخوانی گردد. اگر امروزه، مسأله‌ی «خوانش»، تا بدین حد از اهمیت در علم دست‌یافته، به دلیل (تعلیق) میان دو دوره‌ی نوشتار است. ما، نوشتار و دیگرگونه نوشتاری را آغاز کرده‌ایم که ناچار بایستی دیگرگونه نیز «خوانش» کنیم. (Derrida 1967b, 129-130)»^{۱۸}. چیزی که از آن به عنوان «نوع دیگری از نوشتار»^{۱۹} یاد می‌شود، غیر - خطی بوده و نوشتار دوگانه ساختارشکنی است: «نوشتاری که رمزگان خود را درون چندگونگی ابعاد نمایان می‌سازد. معنا؛ گرفتار توالی نظم زمان منطقی یا زمان‌مندی برگشت‌ناپذیر آوا قرار نمی‌گیرد. این چندگونگی ابعاد، تاریخ را در هم‌زمانی بی‌اثر نکرده و بر بستری دیگر از تجربه‌ی تاریخی منطبق می‌گردد که، این تفکر خطی به تقلیل تاریخ می‌انجامد (Derrida, 1967b, 127)»^{۲۰}.

حال، براساس گفته‌های ویتگنشتاین، ممکن است این پرسش برای ما پیش آید که آیا «آگهداها»^{۲۱} بایستی همانند شکل‌های نوشتاری مورد خوانش قرار گیرند یا همانند زبان نوشتاری. ویتگنشتاین زبان را مورد بحث قرار می‌دهد و همواره پیرامون صورت‌های بیان و صورت‌های زبان سخن به میان می‌آورد اما به ندرت پیرامون صورت‌های نوشتاری و الفبای نوشتاری بحث می‌کند. با این وجود فعالیت فکری و صورت بیان او، بیشتر شبیه به فعالیت نوشتاری است. [ویتگنشتاین] در ملاحظاته‌ش پیرامون فرهنگ و ارزش بیان می‌دارد که تفکراتش توسط قلم هدایت می‌شوند: «به واقع من به واسطه‌ی قلم فکر می‌کنم، از این رو که سر من اغلب اوقات چیزی راجع به

آنچه دستم می‌نگارد، نمی‌داند. (Wittgenstein 1980, 106). استیتن در مورد ویتگنشتاین به این نکته اشاره می‌کند که (PU 16)؛ شکل ارجاع و تحول زبانی ویتگنشتاین، «زبان» او را به «گونه‌ی نوشتاری تغییر شکل می‌دهد. به نظر من به این گونه‌ی رفتاری نوشته‌های - اش را می‌توانیم فرپاشی بنامیم، و این فعالیت را در رویه‌ی نوشته‌های (متون) ویتگنشتاین نمایان ساخت. فرپاشی سویه‌ی پدیدارانه‌ی ساختارشکنی و بروز نوشتار دوگانه [ویتگنشتاین] است از آن‌رو که او [از یک سو] نوشتارها و گزاره‌های خود را مورد بررسی جزبه‌جز قرار می‌هد و [از سوی دیگر] هم‌زمان آن‌ها را زیر سوال برده و نفی می‌کند. به نظر می‌رسد نیروی گزین‌گویانه‌ی نوشتار در «رساله» متضمن جمله‌بندی است. در «پژوهش‌های فلسفی» به نظر می‌رسد این نیرو، معتدل‌تر شده و صورت «است (IS)» رساله در این‌جا، صورت عطفی^{۲۲} به خود گرفته است.

ویتگنشتاین، در «پژوهش‌های فلسفی (178-156)» و کتاب قهوه‌ای^{۲۳} (78-87)، «ساختارشکنی خوانش» را پیش رو قرار می‌دهد. او بین سه گونه خوانش تمایز قایل شده است: «خوانش - ماشین»، «[خوانش] مبتدی»، و «خوانش به مثابه‌ی فعالیتی ذهنی». از طریق این تمایزگذاری او توجه خود را بر روی چگونگی خوانش متمرکز می‌کند. ویتگنشتاین معتقد به وجود دو مکانیسم متفاوت است: «چیزی که در آن‌ها وجود دارد، بایستی «خوانش» را از آنچه «غیر [قابل] - خوانش» است متمایز سازد. اما این مکانیسم‌ها تنها فرضیه‌اند، الگوهای برای توضیح - اند، و برای جمع‌بندی آنچه شما دریافت می‌دارید^{۲۴} (PU 156)». این دو الگو می‌توانند همانند دو الگوی خوانش تفسیر گردند. یکی، در حالی که خوانش خواهد شد، توسط الفبا و در یک خط کنترل خواهد شد. و دیگری امکان خوانشی موازی را خواهد یافت: بنابراین درست‌تر این است که بگوییم من این خط را تحت تأثیر الگویی کشیده‌ام؛ اما این فقط به خاطر احساس‌هایی که من در کشیدن این خط دارم، نیست - بلکه ممکن است به خاطر همان چیزی باشد که باعث کشیدن این خط به موازات خط دیگری شده است - اگرچه این همه، دلیلی اساسی برای هدایت شدن نیست. (PU 177). نباید فراموش کرد که خوانش ویتگنشتاین، تفسیر متن و تفاهم معنا نیست، «در ابتدا باید تأکید کنم که از این دیدگاه، خوانش را فعالیتی برای تفاهم معنا نمی‌پندارم. بلکه [خوانش] در این‌جا فعالیت تبدیل متن نوشته شده یا چاپ شده به آوا است. و یا [فعالیت تبدیل] متن دیکته شده به نوشتار،

رونوشت متن چاپ شده‌ای یا نواختن ساز از روی نت (PU 156).»
 اگرچه برای دریدا نیز «خوانش» جستجویی برای معنا نیست اما گونه‌ی خاصی از «تفسیر متن» و «نوشتار متن» است. خوانش ساختار شکنانه‌ی دریدا برخلاف «الگوی متافیزیکی خوانش»، خوانشی «سنجیده، متمایز، تدریجی، و لایه به لایه» (Derrida 1972a, 40) است. متون ویتگنشتاین نیز خواستار خوانشی تدریجی است: «گزاره‌های من، بایستی به گونه‌ای تدریجی مورد خوانش قرار گیرد. (Wittgenstein 1984/8, 531).»^{۲۷} این نوع از خوانش، نگره‌ی نوینی را پیش روی خوانش قرار می‌دهد، که ما را از گمراهی حاصل از «توهم» فروگشایی و تفسیر نهایی می‌رہاند و برای ما امکان دسترسی به ابعاد متنی را فراهم می‌سازد. [در این صورت] متن از دام مزاحمت تفسیری رهایی می‌یابد. [این‌گونه] متن به خودش بازپس داده خواهد شد.

۳- فلسفه به مثابه‌ی بازی زبانی و بازی نوشتاری

بازی نقشی پراهمیت درون نوشته‌های (متون) هر دو فیلسوف، داراست. سعی من اینست تا این نقش و کارکرد را براساس دو دیدگاه زیر مورد بررسی قرار دهم؛ اول [این‌که] به نظر من، بازی، به‌وسیله‌ی هر دو [فیلسوف] نقشی استراتژیک در [تفاهم] معنا یافته است، همان‌گونه که دریدا در مورد «استراتژی» این‌سان می‌پندارد: «حال اگر معنای ارزش تجربه‌گرایی از تقابل آن با مسوولیت فلسفی ناشی نشده باشد، می‌توان [چنین] استراتژی بدون هدف و غایت‌مندی را تاکتیکی کورکورانه و سرگردانی تجربی نامید. اگر در مسیر اشتقاق، سردرگمی وجود داشته باشد، این سردرگمی خط سیرگفتمان فلسفی - منطقی را پیش از خط سیرگفتمان تجربی - منطقی پی نخواهد گرفت. مفهوم «بازی» فراتر از این تقابل و در آستانه‌ی فلسفه (فلسفیدن) و [حتا] فراتر از آن قرار می‌گیرد. و [بازی] پیوستگی و ضرورت شانس را در برآوردی بی‌انتها (غیرقابل پیش‌بینی) آشکار می‌سازد (Derrida 1972b, 7).»^{۲۸} دوم این‌که، هر دو فیلسوف تأکید دارند که بازی آن‌ها «بازی بازیافته»^{۲۹} نبوده اما در مقابل پایبند به شناخت و صورت‌های شناختی است.

بازی زبانی^{۳۰} موقعیتی مرکزی در اندیشه‌ی ویتگنشتاین متأخر داراست. [این] فلسفه بایستی به مثابه‌ی یک فعالیت پنداشته شود و نه یک تئوری، [این فلسفه] یک

«آموزش» است که ویتگنشتاین را در تمام [مسیر] حرفه‌ای خود پا برجا نگه می‌دارد: «منظور از بازی زبانی، برجسته ساختن این واقعیت است که سخن گفتن به زبان بخشی از یک فعالیت [یا بخشی از] یک صورت زندگی^{۳۱} است (PU 23)». «مشابه بازی زبانی، برای «صورت زندگی» نیز نمی‌توان تعریفی ارائه داد. نمی‌توان گفت که برای تمامی بازی‌های [بازی زبانی می‌توان صورت زندگی یافت. [ویتگنشتاین] می‌گوید: «امر کردن، پرسیدن، توضیح دادن، گپ زدن مانند رفتن، خوردن، نوشیدن، بازی کردن، جزوی از تاریخ طبیعی ما هستند (PU 25)». «یک زبان نمی‌تواند در سایر بازی‌های زبانی حل شود، اما کاربرد حقیقی یک زبان می‌تواند، در بازی زبانی اثربخش باشد. به واقع تفسیر ارتباط میان بازی زبانی و صورت زندگی به دشواری امکان‌پذیر است. از این‌روست که ویتگنشتاین معتقد است که نمی‌توان شالوده‌ای برای بازی زبانی ارائه داد: «شما بایستی بدانید که بازی چنان که گوی، غیر - قابل پیش‌بینی است، منظورم اینست که، بازی زبانی، بازی بازیافته‌ای نیست، [همچنین] منطقی (یا غیر - منطقی) نیست، [بازی زبانی] هست درست مثل زندگی ما. (Gewissheit, (Über 559)»^{۳۴} بازی‌های زبانی را بر پایه‌ی پژوهش‌های فلسفی می‌توان همانند^{۳۵} مثال دایر بر «نظریه‌ی [زبان عادی]» تفسیر کرد. ما در تفسیر ویتگنشتاین نمی‌توانیم به بازی‌های زبانی «فرا - نقش»^{۳۶} [ی] اختصاص داده یا از آن به عنوان «فرا - مفهوم»^{۳۷} استفاده کنیم. «مثال‌هایی که توسط ویتگنشتاین شرح داده می‌شوند؛ همانند بازی‌های زبانی، مفهومی را پیش رو قرار می‌دهند که امکان ارائه پاسخی قطعی به این پرسش که، بازی زبانی چیست، را [به ما] نمی‌دهند (PU 23)».

در نوشته‌های (متون) دریدا نیز بازی نقش ویژه‌ای داراست. با مفاهیمی این‌چنینی چون؛ تفاوت / تفاوت^{۳۸}، پس نهاد، پاشیدگی و... بازی بخشی از فعالیت ساختار شکنانه است و کم‌تر از یک چیستان نیست. ما می‌توانیم شکل اجمالی تئوری بازی دریدا را متصور باشیم، اما غیر - ممکن است که [توانیم] تعریفی بر آنچه برای [دریدا] معنای بازی دارد، ارائه نماییم. [دریدا] در مقاله‌ی خود ساختار، نشانه، و بازی در علوم انسانی (Derrida 1967)^{۳۹}. مفاهیمی چون ساختار و نشانه را، که برای او عناصر اصلی متافیزیک فرادادی قلمداد می‌شوند، به کمک مفهوم بازی مورد بررسی جز به جز قرار می‌دهد. سنت متافیزیکی برای دریدا در حکم یک تحول پیوسته‌ی ساختار متمرکز است. [سنت متافیزیکی] به مثابه‌ی انگاره‌ای از ساختار

پنداشته شده است که همیشه تحت باروری ذهنی بی سو تقلیل می‌یابد. ساختار متمرکز از [سمت] یک مرکز کنترل خواهد شد. این مرکز [از یک سو فضای بازی را] می‌گشاید اما هم‌زمان فضای بازی را کران‌دار می‌سازد. برای دریدا، این یک «بازی بازیافته» است: «مفهوم ساختار مرکز - گردآمده در واقع مفهوم یک بازی - آزاد ۴۰ شالوده نهاده بر دلیلی بنیادین است، بازی - آزاد ای بر پایه‌ی عدم - تحرکی بنیادین و یقینی قطعی پایه‌ریزی گشته که خود بیرون [ناتوان] از دستیابی به [مفهوم] بازی - آزاد است. به واسطه‌ی این یقین، آسیمگی قابل مهار می‌گردد، برای آسیمگی، [این موضوع] به شکل تغییرناپذیری نتیجه‌ی وجهی محقق باشنده‌ایست که در بازی دست دارد، [و همین‌طور نتیجه‌ی] هستی مسخر به واسطه‌ی بازی باشندگی چنان‌که گویی از آغاز [این هستی] درون بازی، در مخاطره بوده است (Derrida, 1989, 231)». دریدا ساختار مرکز - گردآمده و یقین (قطعیت) را، که مفهوم متافیزیک را تحت سیطره‌ی خود دارند، زیر سوال می‌برد. او از مفهوم مرکز - گردآمده‌ی ساختار، تمرکززدایی کرده و اظهار می‌دارد: «این مرکز تنها» یک کارکرد است، گونه‌ای نامکانی، در شرایطی که شمار بی‌پایانی از نشانه - جایگزین‌ها به بازی وارد می‌شوند. این زمانی است که در آن زبان مسأله‌سازی کلی را مورد هجوم قرار می‌دهد، و در غیاب مرکز یا مبدأ واحد، همه چیز به گفتمان بدل می‌گردد... که می‌توان گفت، هنگامی که همه چیز یک سامانه‌ای واحد شدند در جایی که مدلول مرکزی، مدلول اصلی و برین، هیچ‌گاه بیرون از سامانه‌ی واحد تفاوت‌ها قرار ندارند. غیاب مدلول برین، قلمرو و برهم کنش نشانگری را به صورتی بی‌پایان گسترش می‌دهد (Derrida, 1989, 232)». [گونه از] بازی، متمایز از [گونه‌ی] «بازی بازیافته» است، و [این بازی] برای دریدا بازی قابل اتکایی است. «این بازی»، بی - مرکزی را از گونه‌های دیگری چون «مرکز از دست دادگی» مشخص می‌سازد. بنابراین بازی - آزاد قابل اتکایی است که: «محدود به جایگزینی انگارده و موجود، باشنده، است».

(Derrida, 1989, 242)». دریدا ارتباط تنیده‌ی بازی با تاریخ و برج‌های هستی را مورد جستار قرار می‌دهد. در «مفهوم - بازی» ویتگنشتاینی مکانی برای این دو بعد [تاریخ و برج‌هستی] وجود ندارد. دریدا بازی را گسست برج‌هستی می‌داند. متافیزیک خواستار نزدیکی به برج‌هستی و عمل در [قلمرو] خارج از قاعده‌های «بازی بازیافته» اما دریدا بیان می‌دارد که این گونه از فلسفه و تئوری بازی امکان‌ناپذیر است. اندیشه‌ی دریدا، فعالیتی مرکز - زدایی شده‌ایست که در بازی‌های

نوشتاری منحصر به فردی سازوار گشته است. مکانی (فضایی) که توسط این بازی گشوده می‌گردد برای دریدا [فضای] «نگرگاه نوشتار [ی]» است و این‌گونه است که ما امکان نام‌گذاری این نوشتار و «[خاصیت] نوشتاربودگی - اش» را با عنوان بازی‌های نوشتاری می‌یابیم. در این جاست که امکان یک‌جا - گردآمدی بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و بازی‌های نوشتاری دریدا به وجود می‌آید. اما تفاوت در این جاست که ویتگنشتاین از زبان و نگرگاه زبانی می‌اندیشد در حالی که دریدا از نوشتار و از نگرگاه نوشتاری، می‌نویسد، لیوتارد معتقد است که «بازی‌های زبانی ویتگنشتاین فلسفه را از بدبینی چرخش زندگی فکری قرن، به سوی گرایشات پوزیتیویستی حلقه‌ی وین، رهایی بخشید (Lyotard 1979, 69)». از نظر من دریدا با «بازی‌های نوشتاری» - اش، لذت نوشتار متنی و خوانش متنی را به فلسفه بازگرداند.



مراجع:

- Derrida, J. (1967) "La structure, le signe et le Jeu dans le discours des sciences humaines", *L'écriture et la différance*. Paris: Seuil 409-428.
- Derrida, J. (1972a) *La dissémination*, Paris: Seuil.
- Derrida, J. (1972b), "Signature événement contexte", *Marges de la philosophie*, Paris: Minuit, 1972, 365-393.
- Derrida, J. (1967a) *L'écriture et la différance*. Paris: Seuil, 409-428.
- Derrida, J. (1967b), *De la grammatologie*. Paris: Minuit.
- Derrida, J. (1987) "Jacques Derrida", in F.Rötzer (Hrsg.), *Französische Philosophen im Gespräch*. München: Boer, 67-89.
- Derrida, J. (1989) "Structure, Sign and Play in the Discourse of the Human Sciences - Discussion", in R.Con Davies and R.Schleifer (eds.), *Contemporary Literary Criticism*. New York: longman.
- Lyotard, F. (1979), *La condition postmodern*. Paris: Minuit.
- Rorty, R. (1984), "Signposts along the way that Reason went", *London Review of Books*, 16-29 Februar.
- Staten, H. (1985), *Wittgenstein and Derrida*. Oxford: Basil Blackwell.
- Wittgenstein, L. (1980), *Culture and Value*. Ed. by G.H.von Wright, in collaboration with Heikki Nyman. Translated by Peter Winch. Chicago: University of Chicago Press.
- Wittgenstein, L. (1984/1), *Tractatus logico-philosophicus*. Frankfurt: Suhrkamp, 9-85.
- Wittgenstein, L. (1984/1), *Philosophische Untersuchungen*. in. *Tractatus logico-philosophicus*. Frankfurt: Suhrkamp, 225-581.
- Wittgenstein, L. (1984/5), *Das Blaue Buch*. Frankfurt: Suhrkamp.
- Wittgenstein, L. (1984/8), *Über Gewißheit*. Frankfurt: Suhrkamp.

پانویس

۱- متن حاضر ترجمه‌ای است بر: Wittgenstein and Derrida: and Language Games-
ALanguage Games, Wrtinie Games-Wittgenstein
.Comparative Study

نوشته (خانم) جولان اوریان، که به سال ۱۹۹۸ در بیستمین کنگره‌ی جهانی فلسفه در شهر بوستون امریکا ارایه گردیده است. جولان اوریان دارای دکترای نقد ادبی از آکادمی علوم مجارستان و استاد کنونی دانشگاه Janus Pannonius Pecs می‌باشد. او در سال‌های ۹۰-۱۹۸۹ دوره‌ی فوق لیسانس خود را در des Hautes Etudes

en Sciences Sociales Ecole پاریس و نزد دریدا با عنوان فلسفه‌ی ادبیات و بار دیگر نزد دریدا در همان‌جا به سال ۹۶-۱۹۹۵ و به سال‌های ۹۵-۱۹۹۴ نزد رورتی در دانشگاه ویرجینیا امریکا با عنوان فلسفه و ادبیات گذرانده است. او اکنون به تدریس تئوری ادبی و نقد ادبی در دانشگاه Pannonius Pecs Janus مشغول است. (م: بخشی از فعالیت‌های جولان اوربان، به نقل از تارنمای دانشگاه Janus Pannonius Pecs).

در ترجمه‌ی این متن تمام سعی خود را بر بازآفرینی هر آن‌چه بوده، بر شمایل هست، متمرکز کرده‌ام اما با این وجود هر خوانشی بعدی است و ما ناچار به آن، از سوی دیگر تا حد امکانم در عبارات مختلف سعی من بر آن بوده تا به ریشه‌ی کلمات توجه کنم، و ترجمه‌ای نزدیک و برابر نهادی کارآمد بر عبارات تم، که البته گاه اولویت تکرار بر آن فایق آمد. از طرف دیگر از آن‌جایی که متن اصلی متنی سه‌زبانه (انگلیسی، فرانسوی، آلمانی) بود، بر آن بودم تا حد امکان هر سه زبان را به اندازه‌ی به فراخور ترجمه کنم. در ترجمه‌ی جملات آلمانی و فرانسوی، اصل جملات را در پانوشت‌ها آورده‌ام. در ترجمه عبارات پژوهش‌های فلسفی - با توجه به این که توسط فریدون فاطمی ترجمه شده بود - هر آن‌جا ترجمه‌ی فاطمی را پریشان یافتیم سعی بر آن داشته‌ام که اولویت را بر ترجمه‌ی خود بگذارم. اما در برخی از عبارات که ترجمه‌ی خودم پریشان‌تر نمود، از ایشان وام گرفتیم، که در هر عبارت بر آن اشاره داشته‌ام. در قرار دادن برابر نهادها هم باید گفته باشم که از ترجمه‌های برابر نهاد دکتر ادیب سلطانی بسیار وام گرفته‌ام.

۲- Zerzettelung واژه‌ی آلمانی است که از سه بخش ung, Zettel, zer تشکیل شده است از روی همسنجی متونی که این واژه در آن‌ها به کار رفته است، معنای این کلمه مترادف واژه‌هایی چون Zersplitterung -Verzettelung- در متون ترجمه‌شده فارسی از زبان آلمانی برابر نهاد آگه‌داد شده‌ای بر آن نیافتیم - که به برابر نهاد انگلیسی Dispersal نزدیک‌تر به نظر می‌رسید و این گونه "فراپاشی" اش ترجمه کردم.

۳- در متن: [epérons (واژه فرانسوی)]

۴- در متن: [milieu (واژه فرانسوی)]

۵- در متن: [Stille (واژه آلمانی)]

۶- Tractatus (Tractatus Logico- Philosophicus) رساله‌ی منطقی - فلسفی: لودویگ یوزف

یوهان ویتگنشتاین

۷- در ترجمه‌ی Deconstruction، شاید بهتر می‌نمود از خود واژه استفاده می‌کردم، دکانستراکشن، اما از آن‌جا که برای ما خوانندگان ایرانی ترجمه‌ی برابر نهاد ساختار شکنی جا افتاده‌تر می‌نمود، مرتکب آن شدم! جا دارد در این جا به سایر برابر نهادهای گذاشته شده بر آن هم اشاره کنم؛ شالوده شکنی، ساخت شکنی، بن‌فکنی، ساختارزدایی و ورچیدن (تا آن‌جا که من دیده‌ام) برابر نهاد نهاد شده‌اند. خود دریدا در باب ترجمه‌ی آن می‌گوید... دیکانستراکشن نه تحلیل است نه نقد و در ترجمه‌ی آن باید به این نکته توجه کرد... یک مستند نیست... دیکانستراکشن رخ می‌دهد رویداد نیست که به انتظار تأمل و تفکر، خود آگاهی با سازمان دهی سوزده یا حتی مدرنیته نمی‌ماند... من هیچ پاسخ ساده صورت بندی شده‌ای به این پرسش (ترجمه این واژه) ندارم.

۸- تخریب ترجمه‌ی واژه‌ی آلمانی Destruktion است که هایدگر در "سخنرانی" مسایل اولیه‌ی پدیدارشناسی "و" هستی و زمان" آن را به‌کار برده است. از نقطه نظر هایدگر Destruktion فروریزی هستی‌شناسی است که بیانگر تحلیل ساختار هستی‌شناسی سنتی است و نمایانگر صورتی دیگر از "وجود" یا "معناست". البته Deconstruction دریدا، بار منفی تخریب و ویرانی همراه در Destruktion هایدگری را به همراه ندارد. دریدا خود در این رابطه، اظهار می‌دارد: >ساختار شکنی فقط تحلیل گفتمان‌ها، مفاهیم و گزاره‌های فلسفی یا نشانه شناختی نیست... ساختار شکنی می‌تواند معماری باشد که به معنای ویرانی ارزش‌های معماری نیست. و بر این اساس این معماری، ساختار شکن نامیده می‌شود تا هر چیزی را مورد پرسش قرار دهد... بنابراین اگر تلاش می‌شود تا معماری را از این اهداف بیرونی جدا کنیم، می‌توان گفت نه تنها آن را ویران نمی‌کنیم بلکه خود

معماری را بازسازی می‌کنیم... > و یا در گفت‌گویی این گونه بیان می‌دارد: <جریان ساختار شکنی بیش از هر چیز ایجابی است- به معنای ویرانی و تخریب نیست... ساختار شکنی فقط گشودن و تجزیه‌ی ساختار معمارانه نیست بلکه مسیله‌ای در باب بنیان، در باب رابطه‌ی بنیان و آنچه بنیان می‌نهد است، در باب معماری کل فلسفه. نه تنها درباره‌ی این یا آن "ساخت" بلکه درباره‌ی درون مایه‌ی معمار گونه‌ی یک نظام.> م.

۹- در این باب می‌توان به طرح تخریب متافیزیک هایدگر، که همانند دیکانستراکشن دریدا، معطوف به نشر تکثری از معناست، اشاره کرد. پیرامون نیچه نیز سبک و نوشتار فلسفی‌اش را می‌توان بهترین مصداق بر آن یافت در آن‌جا که شکاکیت شدیدی نسبت به همه‌ی دعویات حقیقت‌مندی (و حتی خود) ابراز می‌دارد و این گونه است که نیچه از نظر دریدا، به نانوئسی یا دیکانستراکشن تاریخ متافیزیک می‌پردازد. فروید دریدا نیز، مولف متونی است که هر زمان وابستگی نادانسته‌ی خود به فن بیان را آشکار می‌سازند که شالوده‌ی خویش را به مجازهای نوشتار تجزیه می‌کند. دریدا به این بحث می‌پردازد که مجازهای محو ناشدنی نوشتار فروید مشارکت اصلی وی در ارایه دانشی از ناخودآگاه و اثرات آن محسوب می‌شود. از این رو فروید در جایگاه متفکرانی قرار می‌گیرد که متونشان مصداق متافیزیک غربی‌اند اما از دریچه‌ی خوانشی دیکانستره به حصول بن مایه‌های سنجشگرانه‌ای در مقابل آن سنت می‌گردند. م.

Blue Book-۱۰

La deconstruction ne peut se limiter ou passer immédiatement a une-۱۱
neutralisation: elle doit, par une double geste, une double science, une double
écriture, pratiquer un renversement de l'opposition classique et un déplacement
général du système. C'est à cette seule condition que la deconstruction se donnera
les moyens d'intervenir, dans le champ des oppositions qu'elle critique et qui est
aussi un champ de forces non discursives.

۱۲- self- deconstructing؛ در متون دریدا این عبارت این‌گونه Se deconstruire به کار رفته است. م.
۱۳- (...) es wird nun an Beispielen eine Methode gezeigt, und die Reihe dieser
Beispiele kann man abbrechen- Es werden probleme gelöst (Schwierigkeiten
beseitigt), nicht ein problem (...) Es gibt nicht eine Methode der philosophie, wohl
aber gibt es Methoden, gleichsam verschiedene Therapien
۱۴- Wir führen die Wörter von ihrer metaphysischen, wieder auf ihre alltägliche
Verwendung zurück.

۱۵- در ۱۹ از پژوهش‌های فلسفی، ویتگنستاین، با پیش‌رو گذاشتن عباراتی از آگوستین درهت، افارت‌عا
دریچه‌ی ورود به بحث پیرامون فعالیت فلسفی را می‌گشاید. م.

۱۶- Nach manchen mißglückten Versuchen, meine Ergebnisse zu einem solchen
Ganzen zusammenschweißen, sah ich ein, daß mir dies nie gelingen würde. Daß
das beste, was ich schreiben konnte, immer nur philosophische Bemerkungen bleiben
würden;daß meine Gedanken bald erlahmten, wenn ich versuchte, sie, gegen ihre
natürliche Neigung, in einer Richtung weiterzuzwingen.

Aphroitic-۱۷

La fin de l'écriture lineaire est bien la fin du livre, même si aujourd'hui- ۱۸
encore, c'est dans la forme du livre que se laissent tant bien que mal engainer de

nouvelles écritures,quelles soient litteraires ou theoriques. Il sagit dailleurs moins de confier a lenveloppe du livre des écritures inedites que de lire enfin ce qui,dans les volumes, secrivait deja entre les lignes. Cest pourquoi en commençant a ecrire sans ligne, on relit aussi lecriture passee selon une autre organisation de lespace. Si le probleme de la lecture occupe aujourdhui le devant de la devant de la science, cest en raison de ce suspens entre deux epoques de lecriture. parce que nous commençons a ecrire, a ecrire autrement, nous devons relire autrement.

۱۹- از نظر دریدا این نوع نوشتار از قید خود آگاهی گفتار و غلبه‌ی مفهوم بر زبان می‌گریزد. در واقع او معتقد است مه ساماندهی زبانی همزاد با نوشتاری الفبایی آوا در قلمرو متافیزیک کلام محور ایجاد گشته است که این کلام محوری، هرگونه تفکر آزاد بر جایگاه نوشتار را سرکوب کرده است. لدی‌رد از این طریق نشان می‌دهد که در این پنداشت‌ها به محض آن که نوشتار در نظم حاکم آن‌ها جایگزین گفتار شود دچار ساختار شکنی می‌گردند. م

۲۰- écriture qui epelle ses symbol dans la pluri- dimensionalite: le sens ny est pas assujetti a la successivete, a lordre du temps logique ou a la temporalite irreversible du son. Cette pluri-dimensionatite ne paralyse pas lhistoire dans la simultaneite,elle correspond a une autre couche de lexperience historique et lon pent aussi bien considerer, a linvers, la pensee lineaire comme une reduction de lhisoire.

۲۱- Scripture

۲۲- Conjunctive Form

۲۳- Brown Book

۲۴- Und was in ihnen vorgeht, muB Lesen von Nichtlesen unterscheiden Aber diese Mechanismen sind doch nur Hypothesen; Modelle zur Erklarung, zur Zusammenfassung dessen, was du wahrnimmst

۲۵- Denn es ist freilich richtig, zu sagen, ich habe diese Linie unter dem EinfluB der Vorlage gezogen: dies liegt aber nicht einfach in dem, was ich beim Ziehen der Linie empfinde- sondern, unter Umstanden, z.B. darin, daB ich sie zu der ansern parallel ziehe; obwohl auch das wieder fur das Gefuhrtwerden nicht allgemein wesentlich ist

۲۶- Zuerst muB ich bemerken, daB ich zum Lesen in dieser Betrachtung, nicht das Verstehen des Sinns des Gelesenen rechne; sondern Lesen ist hier die Tatigkeit, Geschriebenes oder Gedrucktes in Laute umzusetzen; auch aber, nach Diktat zu schreiben, Gedrucktes abzuschreiben, nach Noten zu spielen und dergleichen

۲۷- Meine Satze sind alle langsam zu lesen

۲۸- Strategie finalement sans finalite, on pourrait appeller cela tactique aveugle, errance empirique, si la valeur d empirisme ne prenait elle- meme tout son sens de son opposition a la responsabilite philosophique. Sil y a une certaine errance dans le tracement de la differance, elle ne suit pas plus la ligne du discours philosophico- logique que celle de son envers symetrique et solidaire, le discours empirico- logique.

Le concept de jeu se tient au-dela de cette opposition, il annonce, a la veille et au-dela de la se tient au- dela de cette opposition, il annonce, a la veille et au-dela de la philosophie, l unite du hasard et de la necessite dans un calcul sans fin

۲۹- founded game؛ در واقع مقصود بازی‌ای با مختصات و مبدا از پیش پنداشته شده، نیس، همان‌گونه که از بررسی اندیشه‌های ویتگنشتاین و دریدا پیرامون بازی می‌توان به وضوح چندگانگی و ناکرآمدی بازی مورد نظر هر دو را یافت. آن‌گونه که ویتگنشتاین برای هر صورت از زندگی بازی خاص و ویژه‌ای قایل است و دریدا نیز از عبارت بازی - آزاد برای آن استفاده کرده که آن را دارای عدم قطعیتی در دل هر سامانه ارتباطی می‌پندارم.

۳۰- از بازی زبانی ویتگنشتاین، بیش‌تر نوعی فعالیت اجتماعی قاعده‌مند متصور می‌گردد که در آن کاربرد زبان نقشی اساسی دارد. او در بند ۷ از پژوهش‌ها، مقصود از بازی زبانی؛ از کل زبان که متشکل از زبان و فعالیت‌هایی که در آن تنیده است، تعریف می‌کند.

۳۱- برای ویتگنشتاین معانی واژه‌ها، نسبت‌مند با کاربرد آن‌ها در حوزه‌ی کنش اجتماعی است. به عبارت بهتر زبان در درون اجتماع و آن‌چه برای ویتگنشتاین پنداشت صورت زندگی است، فرا گرفته می‌شود. اینسان واژه‌ها در چارچوب بازی‌های زبانی و ظرف تعامل اجتماعی معنا و محتوای خاص خود را می‌یابند. [م]

۳۲- Das Wort Sprachspiel soll hier hervorheben, daB das Sprechen der Sprache ein Teil ist einer Tatigkeit, oder einer Lebensform

۳۳- Befehlen, fragen, erzahlen, plauschen gehoren zu unserer Naturgeschichte, so wie gehen, essen, trinken, spielen

۳۴- Du musst bedenken, dass Sprachspial sozusagen etwas Unvorhersehbares ist, Ich meine: Es ist nicht begrundet. Nicht vernunftig (oder unvernunftig). Es steht dawie unser Leben. Und der Begriff des Wissens ist mit dem des Sprachspiels verkuppelt.

۳۵- Bei-spiele

۳۶- Uber-Rolle

۳۷- Uber-Begriff

۳۸- difference به معنای تفاوت و difference که برابر نهاد آن در فارسی تفاوت نهاده شده است. در واقع دریدا از کاربرد تفاوت، انتظار تفاوت و تاخیر همزمان دارد که بدین طریق بتوان از متافیزیک حضور فاصله گرفت. دریدا از مخالفین جدی یک به یک انگاری دال و مداول (مورد نظر ساختارگراها) است و او بدیون وسیله به سراغ بازی دال‌هاست. در واقع تفاوت متضمن این پنداشت است که معنا همواره، توسط بازی دلالت به تعویق می‌افتد.

۳۹- La structure, le signe et la jeu dans le discours des sciences humaines

۴۰- Freeplay

۴۱- Dasein؛ دکتر ادیب سلطانی برای این واژه برابر نهاد "بر جا هستی" را قرار داده است. سیر فکری هایدگر به دو دوره تقسیم می‌گردد که در دوره‌ی اول بر تفکر هایدگر مفهوم وجود (Existenz) با بر جا هستی (Dasein) حکمفرما بوده است و در دوره‌ی دوم مفهوم هستی (Sein) همان‌گونه که هایدگر مدعی؛ ت‌سا در ریشه‌ی یونانی نیز بین هستی و وجود یا بر جا هستی تفاوت وجود دارد. که در آن وجود یا بر جا هستی به معنای نا-بودن و هستی به معنای بقا است. مراد از هستی بیان همزمان حقیقت، حضور و سکون است. م

متن حاضر ترجمه‌ای است بر مقاله‌ی private language نوشته‌ی Stewart Candlish که در سال 2003 در دانشنامه‌ی فلسفی استنفورد- دانشگاه استنفورد جای گرفته است. رونوشت دیگری از این مقاله در دانشنامه‌ی فلسفی روتلج نیز حک گردیده است. دکتر استوارت کندلیش، استاد دانشگاه استرالیای غربی است. ایشان در سال ۲۰۰۰ به عضویت آکادمی علوم انسانی استرالیا پذیرفته شده‌اند و در سال ۲۰۰۳ مدال دوره‌ی استرالیا را به خاطر خدمت به جامعه‌ی استرالیا پیرامون فلسفه و دین دریافت کرده است. در سال ۲۰۰۴ به سمت رییس انجمن فلسفه استرالیا برگزیده گردید و از سال ۲۰۰۵ به عنوان مشاور انجمن فلسفه استرالیا مشغول به فعالیت است. حوزه‌ی تخصصی او فلسفه‌ی ذهن و تاریخ فلسفه تحلیلی و ریشه‌های آن می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی